



تأثیر زبان‌های بیگانه در زبان فارسی*

زبان‌ها، که آینهٔ حیات اقوام‌اند، همچون خود این اقوام دستخوش دگرگونی‌اند. هر قومی، همانند فردی از افراد انسانی، دوره‌های گوناگون عمر – کودکی، جوانی، پیری – را می‌گذراند و، همچنان که کودک نمی‌تواند ذوق و سلیقه، عادات، شناخت‌ها، عقاید، و منش جوانان و پیران را داشته باشد، قومی نیز که به مرحله‌ای از رشد رسیده باشد خلیات، عادات، و معتقداتی غیر از آنچه در خُردسالی داشت دارد. از این رو، حیات اقوام پیوسته در تغییر است و تغییرات آن ناگزیر در زبان، که آینهٔ زندگی است، دگرگونی‌هایی پدید می‌آورد.

مهم‌ترین و مؤثرترین عوامل دگرگونیِ طریقهٔ زندگی و تمدنِ اقوام روابط بین‌المللی است. این روابط، خواه مسالمت‌آمیز و به صورت بازرگانی، سفر، مهاجرت، مهاجرنشینی باشد خواه خصومت‌آمیز به صورت جنگ، تجاوز، کشورگشایی و جز آن، اقوامی که چنین مناسباتی می‌یابند متقابلاً افکار و عادات را از یکدیگر اقتباس و با یکدیگر مبادله می‌کنند.

نمی‌خواهم از توجه و حوصلهٔ شما سوء استفاده کنم و از دگرگونی‌هایی سخن بگویم که زبان‌های نیاکان زردشتی ما دستخوش آن گشته‌اند، چون این کار مستلزم ورود در

* متن سخنرانی مورخ ۱۳ آوریل ۱۹۰۷ میرزا محمدعلی‌خان ذکاءالملک، مدیر مدرسهٔ علوم سیاسی تهران، به زبان فرانسه در مدرسهٔ آلیانس (Alliance française) تهران، مندرج در *Revue bleue* (Paris) 1908, t.9, pp. 364-368.

با تشکر از آقای دکتر طهمورث ساجدی، استادیار دانشکدهٔ زبان‌های خارجی دانشگاه تهران، که تصویر آن را در اختیار ما گذاشت.

پیچ و خم دانش زبان‌شناسی و فقه‌اللغه خواهد بود که یک‌روزه خروج از آن میسر نیست. در این مقام، مایلم تنها از فارسی نو بگویم، از زبانی که اکنون به آن سخن می‌گوییم. اما برای این زبان نیز باید اجازه بخواهم تاریخچه‌ای اجمالی عرضه بدارم.

زبان ایرانیان، پس از سقوط شاهنشاهی ساسانی و طی سالیان تسلط اعراب، حدود دو قرن، مغفول و متروک ماند. کسی به این زبان نمی‌نوشت و تنها عوام‌الناس به آن سخن می‌گفتند. در همان حال، کتب قدیم ما، خواه به دست اعراب خواه به دست خود ایرانیان، نابود گشته بود - ایرانیانی که توان گفت جملگی اسلام را پذیرفته بودند و کتب قدیم خود را یادگار روزگار شرک و کژی می‌شمردند.

در اواخر قرن سوم هجری، تجزیه امپراتوری عرب شروع شد و، در ایالات دور از مرکز خلافت، حاکمان و عمال خلفا حکومت خودسرانه آغاز نهادند. ایرانیان برفور واکنش نشان دادند. خاندان‌های قدیم ایران قدرت به دست گرفتند و زبان خود را از نو قدر و شرف بخشیدند. رؤسای این خاندان‌ها خواستار آن گشتند که شاعران و نویسندگانی داشته باشند تا به زبان نیاکان پرافتخارشان آنان را بستایند و بزرگ دارند. اما این زبان فراموش گشته و ادبیات آن از دست رفته بود. لذا از آن‌گزیر نبود که الفاظ عربی را به جای کلمات فارسی از یاد رفته بنشانند و به الگوی ادبیات عربی ادبیات فارسی را بسازند. زبان و ادبیات فارسی بدین سان پدید آمد.

نیازی ندارم که در این موضوع درنگ کنم و تأثیر زبان عربی در زبان فارسی را به شما نشان دهم. همین قدر که اندکی عربی خوانده باشید، خود پی برده‌اید و هر کس می‌داند که زبان ما اگر از حیث ساختار و مهندسی خود فارسی باشد از حیث واژگان بیشتر عربی است. نفوذ الفاظ عربی از این رو آسان صورت گرفت که، بر اثر گرویدن ایرانیان به اسلام، زبان اربابان ما زبان دینی ما و زبانی شد که ناچاریم در انبوهی از موقعیت‌ها آن را به کار بریم. وانگهی زبان عربی جنبه‌ای یافت که آن را درخور احترام ساخت و آن جنبه علمی این زبان بود. می‌دانید که، از همان قرن دوم هجری، خلفا مترجمان را به ترجمه بسیاری از آثار علمی یونانی و پهلوی به زبان عربی واداشتند و دانشمندان و فیلسوفان عرب توان گفت همه معارف قدما را جذب کردند. تعبیر دانشمندان و فیلسوفان عرب را به کار می‌برم تا با رسم اروپائیان همساز گردم که همه مسلمانان مشغول به علوم و فلسفه را چنین می‌خوانند چون جملگی آثار خود را به زبان عربی نوشته‌اند هر چند غالب آنان

غیرعرب به‌ویژه ایرانی بوده‌اند. بدین سان، برای کسب معارف علمی، تا همین ایام اخیر ناگزیر بوده‌ایم آثار عربی را بخوانیم که در عربی کردن زبان ما سهم کمی نداشته است. تأثیر زبان عربی در زبان فارسی غالب بوده، اما این زبان از زبان‌های دیگری نیز متأثر گشته که پیش از همه باید از تأثیر زبان ترکی یاد کنیم. در حقیقت، از قرن چهارم هجری به این سو، ترکان نفوذ به ایران زمین را، ابتدا به عنوان غلامان و اسیران جنگی و مهاجرنشین سپس به عنوان کشورگشا و اشغالگر، آغاز نهادند. این تهاجم - که به مقتضای دوران صورگوناگون گرفت و به دنبال آن حمله مغول، قومی از همان نژاد ترکان، روی داد - در خلیقات و عادات ما آثاری عمیق‌تر، هرچند نه به اندازه نفوذ اعراب آشکار، بر جای گذاشت، چون تسلط اعراب چهار قرن پیش ناپدید در صورتی که تسلط ترکان از نهمصد سال باز دوام دارد.

مع الوصف، تأثیر ترکان در ایرانیان بسی مانده که با تأثیر اعراب برابری کند و این به‌ویژه از آن رو که ترکان اساساً وحشی بودند: نه تمدنی داشتند که به ما ارزانی دارند نه ادبیاتی. با این همه، شمار کلمات ترکی که در زبان ما وارد شده بیش از میزان تصور ماست. اتابک (لقب وزیرانی چند) اسم مرکبی است متشکل از دو کلمه ترکی اتا، «پدر»، و بک، «بزرگ». قلی در رضاقلی و حسینقلی و جز آن کلمه‌ای است ترکی به معنی «بنده». یقین دارم که از جمع شما کسانی از شنیدن این معنی تعجب خواهند کرد که لقب خان و عنوان محترمانه خانم از مغولان به ما رسیده است. بیگ و بیگم، که سابقاً القابی محترمانه بود و بیش از پیش به تنزل گرایش دارد، دارای همین اصل و منشأ است. جزء باشی در منشی‌باشی و حکیم‌باشی و فواش‌باشی ترکی و به معنی «سر» و «رئیس» است. سورچی، «راننده درشکه» و آیاچی (شاگرد آشپز) و نظایر آنها کلمات مرکب ترکی‌اند و ادات چی با کلمات فارسی و عربی نیز ترکیب می‌شود مانند چراغچی، «مأمور روشن کردن چراغ معابر و کوچه‌ها»، فهوه‌چی. هنگامی که خوراکی *truite* سفارش می‌دهید به گمانتان نمی‌رسد که ناگزیرید دو کلمه ترکی قاب و قزل‌آلا را به کار برید. از چماق برداشتن و الأغ را زدن که سخن به میان آید لازمه‌اش به کار بردن دو کلمه ترکی است. بسیاری الفاظ دیگر پیشکشتان، همان‌ها که یاد کردم کافی است تا نشان دهم که ما گاهی نادانسته به ترکی سخن می‌گوییم همچنان که مسیو جُردن [رئیس امریکائی کالج البرز در تهران] نادانسته شعر می‌گفت.

مایلم فقط نکته‌ای را گوشزدتان کنم و آن اینکه کلمات ترکی مستعمل در زبان ما جز القاب و عناوین بیانگر سلسله مراتب یا محترمانه و یا نمودار اشیاء مادی نیستند. ترکان الفاظ بیانگر معانی انتزاعی و فلسفی و علمی را به ما نداده‌اند. وانگهی چگونه چنین چیزی میسرشان بود در حالی که زبان خودشان از این الفاظ تهی بود؟

روابط بازرگانی ما با چین و هندوستان نیز موجب شد که واژه‌های هندی و چینی چندی وارد زبان ما شوند. من باب مثال می‌توانم از چای، چیت، و جنگل - که به صورت *jungle* در زبان‌های فرانسه و انگلیسی هم به کار می‌رود - نیز یاد کنم. مع الوصف، کلمات هندی و چینی که ما به کار می‌بریم چندان پرشمار نیستند که بتوان گفت این زبان‌ها در زبان ما تأثیر کرده‌اند. تأثیر زبان‌های عربی و ترکی از دیرزمانی به این سو ثابت و راکد مانده است؛ اما، از حدود یک قرن باز، زبان فارسی بیش از پیش از زبان‌های اروپایی متأثر می‌گردد. نیازی نیست که علل آن را توضیح دهم. پیش از هرچیز روابط بازرگانی و سیاسی ما با ملل اروپایی آن را موجب گشته است - روابطی که روزبه روز گسترده‌تر می‌شود؛ سپس پیشرفت‌های حیرت‌انگیزی که این ملل در عرصه دانش و صنعت داشته‌اند و تمدن آنان را بی‌نهایت از تمدن ما پیش‌تر برده و در نتیجه ما را ناگیر ساخته است که بسیاری از رسوم زندگی و اختراعات و معارف آنان را اقتباس کنیم.

در نظر اول، چنین می‌نماید که غالب واژه‌های وام‌گرفته ما از اروپائیان می‌بایست انگلیسی یا روسی باشد چون روس‌ها و انگلیسی‌ها نزدیک‌ترین همسایگان، و کسانی هستند که با آنان گسترده‌ترین روابط بازرگانی و سیاسی را داریم. با این همه، هرگاه تحقیق کنیم پی می‌بریم که، در زبان ما، واژه‌های روسی و انگلیسی دخیل نسبتاً کمیاب است. در واقع، نمی‌توانم ده‌تایی بیش کلمات روسی برایتان شاهد آورم که نزد ایرانیان کاربرد رایج داشته باشند و گمان می‌کنم که سیاهه این کلمات را نمی‌توان چندان‌ی طولی‌تر ساخت. از جمله این واژه‌ها هستند سماور و استکان، لوازمی که وجودشان در همه خانه‌ها ضروری است؛ درشکه، کالسکه، تارانتاس و پاراخود (کشتی بخار). کلمه استوی (*stoi*)، «ایست» که اکنون برای متوقف ساختن تراموای به کار می‌بریم روسی است؛ همچنین واژه اسکناس، که تاریخچه‌ای دارد و می‌ارزد که شما با آن آشنا گردید: می‌دانید که در فرانسه، در زمان انقلاب، نوعی پول کاغذی درست کرده بودند که به آن *assignat* (آسینیا) می‌گفتند. باری همین کلمه وارد زبان روسی شد و آسینگتس تلفظ شد

که ما از آن واژه اسکناس را ساختیم و غالباً آن را معادل *billet de banque* به کار می‌بریم. احتمال دارد که در رشت و تبریز کلمات روسی دیگری باشند که وارد واژگان فارسی شده‌اند؛ اما، به هر تقدیر، این کلمات پُرشمار نیستند. کلمات انگلیسی نیز همین حال را دارند و، اگر در بنادر خلیج فارس بیشتر رایج باشند، در تهران شمار واژه‌های انگلیسی متداول در زبان محاوره مردم به ده نمی‌رسد. از این قبیل‌اند: واگن^۱؛ تراموای؛ نُت (به جای *banknote*، «اسکناس»؛ چک؛ شیئر (سهام کمپانی)؛ گیلان، کتری، و بطری (به ترتیب، محرف *bottle, kettle, glass*).

اگر روس‌ها بر غنای زبان ما نیفزودند نباید مایه تعجب ما گردد، چون آنان اندکی همانند ترکان بودند و خودشان همه چیز را از اروپائیان به وام گرفتند. رسیدیم به انگلیس‌ها، باید گفت که این‌بار فرانسویان - یعنی حریفان آنان که در راه ترقی و تمدن در اوج عظمت و افتخار بودند - آنان را پس زدند؛ به گونه‌ای که می‌توانم، بدون زیاده دور شدن از حقیقت، بگویم، تا به امروز، یگانه زبان اروپائی محسوساً مؤثر در زبان ما همان زبان فرانسه بوده است. اما چرا؟

در پاسخ این پرسش، اجازه بدهید ابتدا یادآور شوم که از دیرزمانی باز ما ایرانیان را فرانسویانِ قاره آسیا خوانده‌اند. این تشبیه، که امیدوارم و گمان دارم درست باشد، نشان می‌دهد که میان این دو ملت شباهتی در منش‌ها و خصال وجود دارد و آن، در انبوه اقوام، ایرانی را بیشتر به سوی فرانسوی سوق می‌دهد تا به سوی اروپائیان دیگر؛ و با این گرایش طبیعی شرایط و موقعیت‌هایی چند یارگشته‌اند. راستی، مگر نه این است که ملت فرانسه از حیث قدرت و ثروت و تمدن غالباً در رأس ملل جهان بوده است؟ مگر نه این است که فرانسه زیباترین کشور و پاریس زیباترین شهر کره ارض و میعادگاه قاطبه جویندگان دانش و هنر و حتی لذات دنیوی بوده است؟ بزرگ‌مردان فرانسه از همه پراوازه‌ترند و تاریخ و ادبیات فرانسه از همه آموزنده‌تر است. به علاوه، محاسن زبان فرانسه آن را زبان دیپلماسی جهانی ساخته است و به همه مزایای یاد شده این را بیفزایید که، در میان قدرت‌های بزرگ، فرانسه یگانه قدرتی است که درباره ما نیات پنهانی خودخواهانه نداشته و در نتیجه شیوع و نشر زبان فرانسه کسی را نمی‌هراساند.

۱) در تاریخ ایراد این سخنرانی، در تهران نوعی تراموای به نام «واگن آسی» بود که خط آن از ایستگاه ماشین دودی شاه عبدالعظیم («گارماشین»، حدود میدان شوش کنونی) تا باغشاه ادامه داشت. - مترجم

اکنون به آنچه از فرانسویان به وام گرفته‌ایم نظر افکنیم. پیش از هر چیز، به یاد داشته باشید که در این مقام نمی‌خواهم جز واژه‌هایی را شاهد آورم که عموماً با آنها آشنا کنید و همه‌کس آنها را می‌فهمد. لذا از اصطلاحات علمی که تنها متخصصان آنها را درمی‌یابند چیزی نمی‌گویم. باز دسته دیگری از واژه‌ها هستند که باید مسکوتشان گذارم و آنها نام داروهایی هستند چون آسیدبوریك، آسیدفینیک، سالیسیلات دوسود، سولفات دوزنک که عموماً با آنها آشنایی دارند اما بر شمردن آنها موجب اطاله کلام و ملال آور خواهد بود. پس به شاخه‌های دیگر زندگی می‌پردازم و از خوراک آغاز می‌کنم. در این باب باید واژه‌های سوپ، ساردین، گیلت، ژیکو، لیموناد، سیفون^۲ که به آنها متأسفانه گنیاک، شامپانی و سیگار را باید اضافه کنم.

پوشاک، واژه‌های مُد، پوتین (*bottine*)، گالش، بلوز، پالتو، پاردسو (*pardessus*)، «بالاپوش»، ژله (*gilet*) که به پیروی از ترک‌ها از آن چلتقه ساخته‌ایم، سرانجام فُکل^۳ که برای فُکلی‌ها حوادث خنده‌آور و ناگواری را باعث گشت. شایسته است در اینجا، بر سیاهه پوشاک، واژه‌های دیگری را بیفزاییم چون رِب *reps* [«رِپس، نوعی پارچه»]، فاسونه (*façon*)، [«لباس پیش دوخته»]، *gaze* [«تنزیب، نوار توری»] که آن را گارس تلفظ می‌کنند، *ruban* [«نوار پارچه‌ای»] که از آن ربوان ساخته‌اند، *mé daille* که مدال می‌گویند، و *é paulette* [«سردوشی»] که به صورت آپلیت درآمده است.

اختراعات جدید با چندین واژه بر غنای زبان ما افزوده است، مین باب مثال: تلگراف، تلفن، فونوگراف، سینماتوگراف، اتومبیل، بالون، گاز *gaz d'éclairage* [«گاز روشنایی»]، دلجان (*diligence*)، شَمَن دوفر *chemin de fer* [«راه آهن»]، *billet* [«بلیط»] و جز آن. سازمان ارتش واژه‌های *escadron* [«اسکادران»، «گردان هوایی»]، *batterie* [«باتری»، «آتشبار توپخانه»]، *bataillon* [«باتالیون»، «گردان»]، مارش، *halte* (هالت، «ایست»)، *défilé* [«دیفله»، «رژه»]، موزیک و جز آن را به ما ارزانی داشته است.

در حوزه ااث خانه داریم: مبل، پیانو، ارگ، لامپ، *lanterne* [«فانوس، چراغ بادی»] که در تداول عامه إنتار گویند.

۲) *siphon* بر نوشابه‌ای گازدار اطلاق می‌شد که با آب‌میوه‌های گوناگون تهیه می‌کردند و از دستگاهی به همین نام که دارای مخازن شیشه‌ای لوله‌مانند محتوی آب‌میوه‌های رنگارنگ بود درون لیوان ریخته می‌شد. مترجم
۳) *faux col*، یخه جدا از پیراهن که با دکمه به آن وصل می‌شد. متعاقباً، به تداعی از راه ملازمت، به کراوات نیز اطلاق شد. مترجم

در مدارس ما، الفاظِ کلاس، فraz *phrase* [«جمله»]، دیکته، نمره (*num é ro*) [در زبان فرانسه، معادل نمره درس *note* است]، پروگرام جاری و رایج است. در محافل، تعبیر متمدّانه‌ای چون مِرسی و پاردون (*pardon*) فراوان به کار می‌رود و از پارکِ خانه *pare* [«باغچه»] و سائِنِ خانه *salon* [«تالار»، «اتاق پذیرایی»] غالباً یاد می‌شود. امروزه همه ژمان می‌خوانند و با تئاتر آشنا هستند. واژه‌ *thé atre* خبری را که اخیراً در روزنامه‌ای پاریسی خوانده‌ام به یادم می‌آورد. آن خبر به عین عبارت چنین است: (ترجمه آن)

بی‌خبری عمیق ما غربیان از خلیات و عادات بیگانگان در تصوّر نمی‌گنجد. باز همین دیروز، در بیشتر روزنامه‌های ما، شاهد بارز آن وجود داشت. در گزارشی از مذاکرات پارلمان ایران آمده بود که یکی از اعضای مجلس، به هنگام بحث درباره‌ی نظارت بر تئاترها، کلمه‌ی تئاتر را خط زده بود چون آن را درخور ذکر در مجمعی که برای خود احترام قایل است نمی‌شمرد. بسم‌الله، کسب اطلاع بفرمایید. هر که با ایران آشنا باشد و در دارالمرز شاه اقامت کرده باشد به شما خواهد گفت که تئاتر با آن تصوّری که ما از آن داریم در آنجا از بیخ و بُن ناشناخته است و نه خود آن وجود دارد نه واژه آن. این سؤال اندکی برایم پیش می‌آید که قانون‌گذاران محترم ایرانی چگونه می‌توانند درباره‌ی چیزی و واژه‌ای بحث کنند که در کشورشان مطلقاً شناخته و دانسته نیست.

واقعیت این است که در پارلمان ما این بحث درگرفته و این کلمه به زبان جاری شده است؛ اما هیچ‌کس در مجلس نپرسیده که تئاتر چیست و این، به خلاف اظهار روزنامه‌پاریسی، ثابت می‌کند که واژه تئاتر به هیچ‌رو در ایران ناشناس نیست هرچند خود آن اصلاً وجود ندارد.

حال که به سخن از پارلمان کشیده شدیم، خاطرنشان سازیم که این واژه نیز همچون واژه کنستیتوسیون *Constitution* [«مشروطیت»، «قانون اساسی»] در زبان ما وارد شده است و لفظ کنستیتوسیون در فرمانی از اعلیحضرت که قاطبه‌ی مردم به خواندن آن علاقه‌مند بوده‌اند ذکر شده است.

برای پایان دادن به این سیاهه، الفاظ آشنای مسیو، مادام، فامیل و اصطلاحات اداری پلیس، ژاندارم. *rapport* [رپورت]، کمسیون، پلتیک، دیپلماسی، *chargé d'affaire* [شارژدافر، شارژدفر، «کاردار سفارت»]، کنسول [قنسول]، پُست، *paquet* [پاکت]، کارت‌پُستال، بانک، کمپانی، بودجه را نقل می‌کنم.

مونتسکیو، در روح‌القوانین خود، اظهار می‌کند که در ممالک شرق، که استبداد بر آن حکومت دارد، شرف ناشناخته است و غالباً واژه‌ای برای بیان آن ندارند. نمی‌خواهم درباره این دعوی بحث کنم، چون قادر نیستم خود را با فیلسوف گران‌قدر فرانسوی بسنجم. تنها این ملاحظات را عرضه می‌دارم که از روزگار مونتسکیو تا به امروز زمانه دیگر شده است و ما، در زبان خود، برای بیان شرف و افتخار واژه‌هایی یافته‌ایم و، علاوه بر آن، واژه فرانسوی را نیز گرفته‌ایم، چون اکنون همه به اونور *honneur* خود قَسَم می‌خورند.

تأثیر زبان‌های اروپایی، بهتر بگوییم، زبان فرانسوی در زبان فارسی به همان ورود کلمات بیگانه محدود نمی‌گردد. در آغاز این گفتگو گفتم که زبان اقوام همچون حیات و تمدن آنها دستخوش تغییر است. زان سو، می‌داند که تمدن ما در شرف آن است که، به تأثیر تمدن غرب، دگرگونی ژرف یابد و این دگرگونی، که در همه مظاهر حیات ما رخ می‌دهد، در زبان ما نیز باید رخ دهد: در حقیقت، طریقه فکر کردن و شیوه بیان ما، به تعبیر دیگر سبک سخن ما، در این سال‌های اخیر بسی تغییر کرده است و، به گمان من، این تغییر، از سویی، به یاری رواج روزافزون زبان‌های بیگانه و، از سویی دیگر، با ترجمه و نشر هر روزه آثار علمی یا عام‌المنفعه بیگانه، از این پس جریانی سریع‌تر خواهد یافت. وانگهی هرنوبت ورود الفاظ جدید از نفوذ اندیشه‌های نو نشان دارد و برای بیان اندیشه‌های نو زبان نو لازم است.

به این تغییر و این تأثیر بیگانه در زبان خود به چه دیده‌ای باید نظر افکنیم؟

در این مقام، عقیده‌ای ابراز خواهم کرد که چه بسا کسانی از هم‌وطنانم را به خشم آورد؛ چون، در عین آنکه احساسات ملی در ما بیدار و افکار آزادی‌خواهانه پدیدار گشته، تصورات کاذب نیز به دست کسانی شایع شده است - کسانی یا از زمره کهنه‌پرستان نادان یا از زمره افرادی نه‌چندان شریف و باوجدان که در صدند از عواطف میهنی مردم به سود خود بهره‌برداری کنند. اینان طرد افراطی بیگانه را تبلیغ می‌کنند و، به خلاف بهترین اصول اقتصاد سیاسی، بازرگانی خارجی بهتر بگوییم ورود کالاهای خارجی را ننگین می‌سازند و، به رغم همه تجارب تاریخی، بر آن‌اند که جمله عناصر بیگانه را از خلقیات، رسم و عادت، و زبان ما بیرون رانند و، با این کار، می‌پندارند یا می‌خواهند به ما بیاورانند که عمل میهن‌دوستانه انجام می‌دهند. باری، این جانب

اعلام می‌دارد که آنان در اشتباه‌اند. فقر ما معلول توسعه بازرگانی خارجی نیست و آنچه کشور ما را نجات خواهد داد بسط و گسترش فعالیت کشاورزی و صنعتی است نه تحریم محصولات خارجی. اما من در صدد آن نیستم که در اینجا از اقتصاد سیاسی سخن بگویم. به موضوع بحث بازمی‌گردم و می‌گویم که زبان با وام‌گیری الفاظ بیگانه فقیر نمی‌گردد؛ به‌خلاف، اگر باگزینش خردمندانه و به وقت ضرورت آشنا باشیم، پرمایه‌تر هم می‌شود. مثلاً، زمانی که لازم افتد چیزی را که نزد ما وجود نداشته یا بر ما ناشناخته بوده بنامیم، ناچاریم یا واژه‌ای تازه بسازیم یا نام‌گذاری بیگانه را بپذیریم و، در حالتی که نتوانیم واژه‌ای در زبان خود بیابیم که بتواند آن چیز را درست بنمایاند، حُسنی در آن نمی‌بینم که واژه‌ای نو بسازیم به همان غرابت و زندگی لفظ بیگانه. وانگهی، این تنها زبان فارسی نیست که وام گرفته است، همه زبان‌ها چنین کرده‌اند. زبان عربی، که آن‌همه واژه‌ها به ما وام داده، از ما کم وام نگرفته است. آن زبان ترکی که اکنون در قسطنطنیه [=اسلامبول] به آن سخن می‌گویند معجون عجیبی است از زبان‌های ترکی و عربی و فارسی و شمار بسیاری از الفاظ وام‌گرفته از زبان‌های اروپایی. زبان‌های اروپایی نیز وام گرفته‌اند و هر روز می‌گیرند. برای آنکه باور کنید، چند مثالی می‌آورم از وام‌گیری‌های فرانسویان از شرقیان. از ما ایرانیان *bazar* [بازار] *babouche* [پاپوش، «نعلین»]، *chah* [شاه]، *derviche* [درویش]، *se rail* [سرای]، *caravane* [کاروان]، *caravansé rail* [کاروانسرا]، *chacal* [شغال]، *châle* [شال]، *taffetas* [تافته، «پارچه»]، *divan* [دیوان]، *firman* [فرمان]، *gazelle* [غزال]، *jasmin* [یاسمن]، *é chec* [کیش در شطرنج]، *mat* [مات در شطرنج]، *kermes* که از قرمز به معنی «سرخ» یا از کرم آمده، *cimeterre* که همان شمشیر ماست، *nacre* [«رنگ (صدفی)»]، که همان نگار (رنگین) ماست به دلیل رنگ‌های متنوع آن. اصل واژه *orange* [«پرتقال»]، فارسی است. در واقع، نارنگ که در آغاز اسم مرکب، نارنگ (میوه به رنگ انار)، بوده به صورت نارنج معرب شده و در مغرب‌زمین به صورت *orange* درآمد. سرانجام، اگر به فرهنگ لیتره *Littre* برای ریشه‌شناسی *turban* مراجعه کنید، می‌بینید که این واژه از دولبند به معنی «سربند» فارسی آمده است. اما، چون در فارسی دول به معنی «سر» نیست و اصولاً این کلمه در زبان فارسی وجود ندارد، به گمان من *turban* در اصل دُوربند (آنچه به دُور البته به دُور سر می‌بندند) بوده است. فرانسویان الفاظ بسیاری از اعراب گرفته‌اند؛ از آن جمله‌اند: *magazin* [مغازه]،

harem [حَرَم]، *sultan* [سلطان]، *calife* [خلیفه]، *vizir* [وزیر]، *é mir* [امیر]، *chimie* [کیمیا]، *alcali* [قلی]، *alcool* [الکحل]، «الکُل» *alambic* [الأنبیخ]، *borax* [بورق]، «بوراگس» *elixir* [الاکسیر]، *sorbet* [شربت]، «بستنی میوه‌ای رقیق» *ambre* [عنبر]، *tomarin* [تمر]، «تمر هندی» *hachiche* [حشیش]، *café* [قهوه]، *minaret* [مناره]، *mosqué* [مسجد]، *hour* [حوری]، *ulé mas* [علما]، *salamalek* [سلام علیک]، *giraffe* [زرافه]، *marabout* [مُرابط]، «لک‌لکِ افریقایی» *sofa* [صُفّه]، «کاناپه» *amiral* [امیرالبحر]، *sé quin* [سکّه]، «سکّه طلای قدیم در ونیز» *mousson* [مونسون]، «باد موسمی» *algè bre* [الجبر]، *azimut* [السّمّت (= سمت)]، *nadir* [ناظر]، «سمت‌القدم» (در مقابل *zé nith*، «سمت‌الرأس»). *avanie* از هوان (تحقیر، تخفیف) می‌آید، *zé ro* و *chiffre* هر دو محرّف صفرند. *zé nith* همان سمت است که، در آن، m به ni بدل شده است. سرانجام، از واژه *assassin* یاد می‌کنم که سابقه نسبتاً جالبی دارد. اگر تاریخ ایران را مطالعه کرده باشید، می‌دانید که در قرن‌های ششم و هفتم هجری در کشور ما فرقه‌ای مذهبی شکل گرفته که اعضای آن به نام‌های گوناگون اسماعیلیان، فدائیان، ملاحده شناخته شده‌اند. این افراد متعصّب دشمنان خود را بی‌رحمانه می‌کشتند. آنان هراس و وحشت به دل‌ها افکندند، نامشان ترس‌آور بود و با خون‌آشام و آدم‌گُش مترادف شد. زان سو، شهرت داشت که اینان با مصرف حشیش مگ می‌شوند و به همین دلیل اعراب آنان را حشّیشین [حشّاشین] می‌خواندند. این واژه در دوره جنگ‌های صلیبی به فرانک‌ها منتقل شد و به صورت *assassin* درآمد و معنایی گرفت که هم امروز به آن داده می‌شود. زبان‌های دیگر اروپایی نیز، خواه بلاواسطه خواه به واسطه زبان فرانسه، واژه‌های بسیاری از ما به وام گرفته‌اند. بدین سان، می‌بینید مللی که در احساسات میهن‌دوستانه آنان نمی‌توان شک کرد از پذیرفتن عناصر بیگانه در زبان خود ابایی ندارند.

مع‌الوصف، چنین گمان مبرید که شما را ملزم می‌سازم بیهوده واژه‌های فرانسه یا انگلیسی را در زبان ما وارد کنید، آن‌چنان که بعضی از جوانان می‌کنند - جوانانی که با زبان فارسی آشنائی درستی ندارند و همواره تعبیرات و الفاظ فرانسه به کار می‌برند به این گمان که ما برای آنها معادل نداریم. همچنین افرادی، اگر این تعبیر مجاز باشد، نودولت و تازه‌به‌دوران رسیده در تمدن امروزی هستند که، برای خودنمایی و به رخ کشیدن معلومات خویش، گاه و بیگاه و بجا و نابجا واژه‌های بیگانه به کار می‌برند.

باری، اینان، من اول کسی هستم که محکومشان می‌کنم؛ و در عین آنکه به شما توصیه می‌کنم، به وقت ضرورت، در پذیرفتن الفاظ بیگانه سخت‌گیر نباشید، شما را ملزم می‌دارم که نگذارید جز الفاظی بیانگر معانی تازه که نتوانیم برای آنها معادلی بیابیم عناصری از زبان بیگانه وارد زبان ما کنید. همچنین به شما توصیه می‌کنم که از مطالعه زبان ما، آن‌چنان که اکنون متداول است، غافل نمانید و، هرگاه با این زبان به قدر کافی آشنایی پیدا کنید، پی خواهید برد که چندان کم‌مایه که دعوی می‌کنند نیست و، اگر پرورش یابد و درست اداره شود، همه نیازهای ما را می‌تواند برآورد. پس این زبان چنین سازوار و شاعرانه را، که به اذعان همگان یکی از زیباترین زبان‌های کره ارض است، حفظ کنیم. آن را درست مطالعه کنیم و دوست بداریم، چون زبان فردوسی‌ها، نظامی‌ها، سعدی‌ها، حافظ‌ها و خیام‌هاست.

میرزا محمدعلی خان ذکاءالملک

(ترجمه احمد سمیعی «گیلانی»)

